

«شناسنامه کتاب»

عنوان: فقر و بزهکاری (تراژدی بینوائی)
نویسنده: ابوالفضل فراهانی (حرآبادی)

ناشر: تهران - نشر نورا

قیمت: ۱۵۰۰ تومان

ISBN 964 - 9275- 0- 7

کتابخانه ملی ایران ۲۸۴۹۴-۸۲ م

تیراژ: ۲۰۰۰ جلد

چاپ زمستان ۸۲

از گیوتین اول پرسیدم نامت چیست؟ گفت جهل و
از دومی پرسیدم نامت چیست گفت فقر
«ویکتور هوگو»

فقر و بزهکاری

(تراژدی بینوایی)

ابوالفضل فراهانی (حراآبادی)

مقدمه

الف : تعریف فقر و بزه و بزهکاری ۱

ب : دامنه فقر ۶

ج : رابطه فقر و بزهکاری ۸

فصل اول :

زشتی و شومی فقر ۲۰

فصل دوم :

فقر و بزهکاری ۴۱

الف) چگونه فقر موجب بزهکاری است؟

ب) فاصله طبقاتی (ریشه بزهکاری) ۶۰

ج) فقر و بزهکاری، از نگاه بعضی از اندیشمندان و جرم شناسان

۱۹- ۱۸- ۱۷- ۱۶- ۱۵-

۲۰- ۲۱-

۷۷

(د) آمار و ارقام فقر و بزهکاری

فصل سوم :

۸۰

دیگر آثار فقر ...

۸۲

۱- فقر و مرگ تدریجی

۸۴

۲- فقر و تنهایی

۹۰

۳- فقر و کفر

۹۲

۴- فقر و لکنت زبان و لرزه در بیان

۹۵

۵- فقر و مرگ عاطفه ها

۹۷

۶- فقر و کینه

۱۰۲

۷- فقر و پایمال شدن شخصیت و ...

۱۰۴

۸- فقر و چاپلوسی

۱۰۶

۹- فقر و تکدی

۱۱۰

۱۰- فقر و دیوانگی

۱۱۲

۱۱- فقر و فقدان فکر و مطالعه

- ۱۱۵ - فقر و خودکشی
- ۱۱۹ - فقر و اضطراب
- ۱۲۲ - فقر و ذلت
- ۱۲۳ - فقر و ضعف تربیتی
- ۱۲۶ - فقر و بی نظمی
- ۱۳۱ - فقر و تجرد و عزب ماندن جوانان
- ۱۳۷ - فقر و طلاق
- ۱۴۰ - فقر و بردگی
- ۱۴۸ - فقر و فحشاء
- ۱۵۴ - فقر و ترس از میهمان
- ۱۶۱ - فقر و قطع ارتباط با خویشان
- ۱۶۵ - فقر و زحمت شبانه روزی
- ۱۷۱ - فقر و اندوه همیشگی
- ۱۷۶ - فقر و جهل
- ۱۸۴ - فقر و بیماری
- ۱۹۰ - فقر و مرگ زودرس
- ۱۹۸ - فقر و کم هوشی

۲۹- فقر و نابودی استعدادها ۲۰۱

۳۰- فقر و کثرت خطاها ۲۰۲

۳۱- فقر و فراموشی ۲۰۳

۳۲- فقر و رشوه و خیانت به بیت المال ۲۰۵

۳۳- فقر و اعتیاد ۲۰۶

۳۴- فقر و حقارت ۲۰۷

۳۵- فقر و یاس و سستی ۲۰۹

نظریات بعضی از اندیشمندان در باره آثار فقر ۲۱۰

۱- خانم فاوژ بوتونیه و ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰،

فصل چهارم :

دیگر عوامل بزهکاری ۲۲۷

الف (عوامل اصلی

۱- استبداد ۲- فقر و فاقه ۳- فاصله طبقاتی و نابرابری

۴- بی ایمانی و ضعف در اعتقادات دینی

ب) عوامل فرعی بزهکاری ۲۳۶

- ۲۳۶ ۱- مهاجرت و ناپیوستگی با جامعه
- ۲۳۸ ۲- طلاق و از هم گسیختگی خانوادگی
- ۲۳۸ ۳- کمبود محبت و اختلال عاطفی
- ۲۳۹ ۴- فساد و نزاع و درگیری در خانواده
- ۲۳۹ ۵- فیلم و سینما
- ۲۴۰ ۶- بیکاری
- ۲۴۰ ۷- زندانها و محلات تبهکارنشین
- ۲۴۱ ۸- پدیده شهرنشینی
- ۲۴۱ ۹- عوامل وراثتی و جسمی
- ۲۴۶ ۱۰- کنترل های اجتماعی و عامل برجسب
- ۲۴۸ ۱۱- نژاد و نژادپرستی
- ۲۴۹ ۱۲- عامل سن (و جوانی)
- ۲۵۱ ۱۳- عوامل روانی
- ۲۵۲ ۱۴- حاشیه نشینی (در شهرها)

فصل پنجم :

- ۲۵۴ راههای پیشگیری و درمان بزهکاری

۱- عدالت و رفاه و مساوات (بجای زندان و تعقیب و تحقیر) ۲۵۷

۲- اشتغال ۲۵۷

۳- آموزش و تحصیلات بالا ۲۵۸

۴- عدالت قضایی (و بی طرفی و استقلال آن) ۲۵۹

۵- شهرسازی ها و خیابان سازیها و خانه سازیهای استاندارد (و غیر

جرم زا) و فقدان جنگ و اختلاف و مصیبت و استبداد و دیکتاتوری

و ...

۶- برابری ۲۶۲

بی گفتار (و نتیجه) ۲۶۹

مقدمه

الف - تعریف فقر و بزه و بزهکاری

بزه و بزهکاری

«عده ای از حقوق دانان، معتقدند که نقض قانون هر کشوری در اثر عمل خارجی، در صورتیکه انجام وظیفه یا اعمال حق آنها تجویز نکند، مستوجب مجازات هم باشد جرم نامیده می شود».^۱

«در واقع بزه از نظر حقوقی، نوعی قانون شکنی است و کسانی که از قانون تبعیت نمی کنند، بزهکار محسوب می شوند هر چند این قانون شکنی ناشی از عدم شناخت چگونگی وضع قانون و یا بی اعتنایی به اصالت قانون باشد. رفتار خلاف قانون می تواند از پرسه زدن و ولگردی در خیابانها بعد از ساعت های منع عبور و مرور تا هر نوع رفتار ضد اجتماعی نظیر: دزدی، ایجاد حریق، ویرانگری حمله به افراد و قتل نفس را شامل شود» (روانشناسی اجتماعی / دکتر مهرآرا / ۲۸۴)

جامعه شناسان، بزه را اقدام به عملی می دانند که برخلاف موازین مقررات، قوانین، معیارهای ارزشی و فرهنگی یک جامعه باشد و

۱- مجرم کیست، جرم شناسی چیست / تاج زمان دانش / ۴۳

کسانی که مرتکب چنین اعمال خلافی گردند، مجرم یا بزهکار نامیده می شوند.^۱

امیل دورکیم (۱۹۱۷ - ۱۸۵۷) جامعه شناس فرانسوی جرم و بزه را اینچنین تعریف می کند: اعمالی، جرم یا بزه محسوب می شوند که وقوع آنها، وجدان جمعی را می آزارد و اجتماع نسبت به مرتکبین آن واکنش نشان داده و آنها را مجازات می کند.^۲

انریکو فوری (۱۹۲۸ - ۱۸۵۶) حقوقدان و جرم شناس ایتالیایی و از بنیان گذاران جامعه شناسی جنایی می گوید:

«هر عمل ضد اجتماعی که بحقوق لطمه وارد آورد، جرم است».

گین برگ جرم شناس سوئدی ناسازگاری فرد را در اجتماع، عمل ضد اجتماعی و جرم ذکر کرده است.^۳

توماس هابز (۱۶۷۹ - ۱۵۸۸) فیلسوف انگلیسی جرم را انجام عملی میداند که قانون منع کرده و خودداری از اجرای آن را توصیه نموده است و خلاصه سرپیچی از قانون جرم است.^۴

^۱ - معمولاً اصطلاح بزهکار را در مورد کودکان و نوجوانان به کار می برند و افراد بالاتر از هیجده سال را مجرم می گویند. (رجوع شود به کتاب «روانشناسی نوجوانان و جوانان» از دکتر سید احمد احمدی)

^۲ - روانشناسی اجتماعی / دکتر مهرآرا / ۲۸۵

^۳ - جرم چیست و مجرم کیست / ناج زمان دانش / ۴۶

^۴ - لویاتان / توماس هابز / حسین بشیریه / ۲۷۲

به هر حال روانشناسان، جامعه شناسان، حقوقدانان، فلاسفه و جرم شناسان هر کدام فرا خور رشته و تحقیقات خود جرم و بزه را تعریف کرده اند عده ای جرم و بزه را اعمال خلاف قانون تعریف کرده اند و عده ای دیگر اعمال خلاف اخلاق عمومی و بعضی نیز آن را اعمال ضد اجتماعی و همینطور اندیشمندانی جرم و بزه را عملی دانسته اند که در قانون جزا برای آن مجازات تعیین شده باشد.^۱

البته باید توجه داشت که بین خلاف و جرم و بزه و جنایت تفاوت‌هایی وجود دارد در اینجا به آن نمی پردازیم (به کتاب روانشناس و جامعه شناسی جنایی تألیف دکتر محمد حسین فرجاد رجوع شود)

• فقر و فقیر

در ابتدا باید فقر را به فقر مطلق و فقر نسبی تقسیم کرد و سپس هر یک را جداگانه شناسایی نمود.

^۱ - برای اطلاع بیشتر در این باره رجوع شود به کتاب های زیر : ۱- روانشناسی اجتماعی، نوشته اتو کلاین برگ ۲- روانشناسی و جامعه شناسی جنایی تألیف دکتر محمد حسین فرجاد ۳- میان جرم شناسی از دکتر کی نیا ۴- جرم شناسی ج ۲ دکتر مظلومان ۵- کیفر شناسی تألیف دکتر جاوید صلاحی ۶- روح القوانين / متسکیو ۷- روانشناسی جمعی و اجتماعی ژرژ گوروپچ و دانشمندان دیگر و ...

الف - فقر مطلق

فقر مطلق یعنی محروم بودن از ضروریات اولیه و نیازهای اساسی که (این محرومیت) ادامه حیات و زنده ماندن را غیر ممکن می سازد.

فقر به این معنا یعنی گرسنگی، درماندگی و دربدری و سرپناه نداشتن، یعنی برهنگی و از سرما و گرما در امان نبودن.

بنا به تعریف فوق فقط کسانی فقیرند که از لقمه نانی برای سیر کردن شکم خود محرومند و فاقد حداقل پوشاکند، یعنی از داشتن یک پیراهن ساده کهنه محروم بوده و سرپناهی (ولو یک آلونک اجاره ای هم) ندارند که بتوانند شبها در آنجا پناه گرفته و به استراحت بپردازند لذا محل زندگی آنها خیابانها و کوچه ها است (آنها اگر مردم و مسئولان شهر اجازه دهند).

در فقیر دانستن چنین افرادی، هیچ اختلاف نظری وجود ندارد، همه جهانیان چنین آدمهایی را فقیر محسوب می کنند. البته این وحشتناکترین شکل فقر است که چنگالی سمی و کشنده دارد و بر هر فردی چنگ اندازد، مرگ و نیستی او را رقم می زند.

ب - فقر نسبی

این نوع فقر یعنی محروم بودن از ضروریات زندگی در جامعه خود و ناکامی نسبت به توقعات و انتظارات و خواسته ها و عدم دسترسی به امکانات موجود در جامعه. یک زندگی نرمال و

پسندیده و «حد کفافی» داشتن در جوامع مختلف، متفاوت بوده و توقعات و انتظارات و امکانات و سطح زندگی و حتی ضروریات زندگی در همه جا یکی نیست. لذا امکان دارد فردی با داشتن مسکن، مرکب و شغل، در یک جامعه، فقیر بحساب آید و در جامعه ای دیگر جزء اغنیا محسوب گردد.

شاید سطح زندگی و میزان درآمد فقیران بعضی از کشورهای توسعه یافته حتی از سطح زندگی و میزان درآمد اغنیا و مرفهان کشورهای توسعه نیافته بالاتر باشد ولی باز هم در گروه فقیران جامعه خود قرار می گیرند. آنها نسبت به دیگر افراد جامعه خود و نیز نسبت به امکانات موجود و سطح زندگی و همینطور نسبت به خواسته هایشان که نمی توانند برآورده سازند، محروم و ناکام و فقیرند.

سن آمارتیا کومار (Sent Amartya Kumar) در کتاب خود در این باره می نویسد: «محرومیت و فقر در کشورهای ثروتمند نیز رواج داشته و افراد زیادی با اینکه درآمدهای پائینی نیز ندارند در گرسنگی و فقر بسر می برند.

چرا که در کشوری که عموماً ثروتمند است، درآمد بیشتری مورد نیاز است تا بشود برای دستیابی به عملکرد اجتماعی واحدی کالاهای لازم را خریداری نمود، بدانگونه که بتوان بدون شرمساری در معرض عموم ظاهر شد. در حالی که روستا نشینان هندی (مثلاً)

با پوشیدن لباسهای نسبتاً ساده می توانند بدون هیچ مشکلی با سربلندی در انظار ظاهر شوند و می توانند بدون داشتن تلفن یا تلویزیون در زندگی اجتماعی مشارکت داشته باشند، ملزومات کالایی این عملکردهای عام در کشوری که مردمش معمولاً سبد بزرگتری از کالاهای متنوع را مصرف می کنند بسیار دشوارتر است.^۱

ب - دامنه فقر

اینکه دامنه و گستره «فقر» چه میزان و چه اندازه است: بستگی به تعریفی دارد که از فقر به عمل می آید اگر فقر را همان گرسنگی کامل، برهنگی کامل و ... بدانیم، خوب معمولاً تعداد چنین افرادی در جوامع مختلف محدود بوده و دامنه آن وسیع نمی باشد، هر چند بر اثر پیشرفتهایی که در علم و صنعت و رفاه در دنیا شده است، بر عمق و وحشت انگیز بودن چنین فقری (ولو اینکه از سطح گسترده ای بدور باشد) افزوده شده است و چهره ای بسیار زشت و شومتر از گذشته از خود نشان می دهد. در کنار میلیاردرها و کاخهای آنچنانی و امکانات بی حد و حساب امروزی، باز هم کسانی یافت شوند که از لقمه نانی و کهنه لباسی و یک آلونک محروم باشند،

^۱ - برابری و آزادی / آمارتپاس / حسن فشارکی / ۱۷۸ و ۱۷۷

عمق و ژرفای فاجعه را نمایان می کند (هرچند تعداد این گرسنگان مطلق انگشت شمار باشد که اینطور هم نیست بلکه هنوز هم گرسنگی و برهنگی مطلق و خیابان گردیها و دربدریهای کامل در دنیا غوغا می کند).^۱

اما اگر ناکامی و محرومیت از امکانات موجود و از سطح انتظارات و توقعات کنونی را (آنهم در هر جامعه ای نسبت به امکانات و سطح زندگی معمولی همان جامعه) در نظر گیریم و در تعریف فقر منظور داریم، فقیران، نیمی (و شاید بیشتر) از افراد جهان را تشکیل می دهند. و مسلماً این تعریف، تعریفی دقیق و صحیح از فقر است. کما اینکه وقتی از امام صادق پرسیدند که فقیر و بی نیاز چه کسی است فرمودند: اگر کسی مرکب داشته باشد و از مسکن و امکانات کافی برخوردار باشد ولی باز برای عروسی فرزندان خود (مثلاً) مجبور به بدهکاری و قرض و دین شود باز هم فقیر است. یعنی غنی و بی نیاز کسی است که علاوه بر داشتن زندگی نرمال و معمولی، بتواند از عهده هزینه های اینچنینی نیز بر آید.

به نظر من غنی کسی نیست که بر اثر نخوردن و استفاده نکردن از امکانات موجود و نعمتهای مختلف الهی و بر اثر قناعت های سختگیرانه بتواند روی پای خود بایستد و محتاج دیگری نباشد.

^۱ - «در سال ۱۹۸۰ میلادی حدود ۵۰ میلیون نفر در اثر گرسنگی در جهان جان

(البته این گونه بودن هم گاهی جبراً لازم و مفید است ولی مسلماً معنای بی نیازی نیست). غنی کسی است که بتواند به موقع و به صورت متعادل و معمولی از همه نعمتها و امکانات بهره گرفته و خانواده خود را در حسرت داشتن چیزی نگذارد. زمانی که حسرت و آه کشیدن و احساس ناکامی و محرومیت در خانواده ای بوجود آمد (آنهم حسرت نسبت به ضروریات زندگی معمولی زمان و عصر خودش نه حسرت چیزهای بیهوده و کاذب) یقیناً نشانه ای جدی و آشکار از فقر و محرومیت است.

ج - رابطه فقر و بزهکاری

مسلماً شکم گرسنه از داشتن گوش شنوا محروم است. گرسنگی مادر همه بدبختیها است. کسانی که از یک زندگی آسوده و با امنیت اقتصادی و در نتیجه دارای وجهه و شخصیت اجتماعی بوده و از شادی و نشاط برخوردارند، یا هرگز آلوده به جرم و جنایت نمی شوند و یا کمتر به آن گرفتار می آیند. یقین بدانید که اگر در جامعه ای از «فقر و فلاکت» و «استبداد و دیکتاتوری» و نیز «فاصله طبقاتی» خبری نبود از «گروه بزهکاران» نیز نشانه ای نخواهد بود. در جوامعی که «بی نیازی» و «برابری» و «آزادی» وجود و بروز داشته باشد، ریشه های بزهکاری و جرم و جنایت خشکیده خواهد شد و بذرهایی آن پوسیده و بی ثمر خواهند گشت. خارهای بی

ریخت و نفرت انگیز جرم و بزه در شوره زارهای «ساداری و بینوایی» و کویر «نابرابری و بی عدالتی» و خارستان «خفقان و استبداد» می رویند و پرورش می یابند والا در گلستان «مساوات» و بهشت «رفاه» و باغستان «آزادی» بجز گلهای رنگارنگ با عطرهای شامه نواز چیز دیگری سر بر نمی آورد و نمی شکفتد.

به همین خاطر افلاطون در کتاب جمهور خود، فقر و تنگدستی را زاینده بدیها و بزهکاریها می داند.

ارسطو نیز در دو کتاب خود («فن خطابه» و «سیاست») نیاز و احتیاج را عامل مهمی برای رو آوردن به بزهکاری می داند.

آگوستین قدیس^۱ (۴۳۰ - ۳۵۴ م) در کتاب «شهر خدا و شهر زمینی» نیازهای اقتصادی را از عوامل مهم سرقت محسوب می کند. و توماس داکن^۲ (۱۲۷۴ - ۱۲۲۵) بدبختی و بیچارگی را سرچشمه بسیاری از جرائم و بدیها می انگارد.

لوتر (۱۴۸۳ - ۱۵۴۶)^۳ نیز شرائط سخت و طاقت فرسای زندگی و رنج و فقر را ریشه جرائمی همچون دزدی و قتل می داند. او معتقد

^۱ - (Saint Augstin) بزرگترین فیلسوف و متاله کلیسا در قرون وسطی و نویسنده کتاب مهم «شهر زمینی و شهر آسمانی»

^۲ - (Saint Thomas Daquin) از فلاسفه مشهور اسکولاستیک است.

^۳ - مصلح دینی آلمان و بنیانگذار لوطت پروتستان

است که اگر وضع مردم خوب شود و در یک رفاه نسبی بسر برند، به گناهان و بزهکاری ها آلوده نمی شوند.

واقعاً اگر گرسنگی و بدبختی و درماندگی و نیاز را از جامعه بزدایند و بجای آن شادی رفاه و تعادل و توازن اقتصادی را بنشانند، مسلماً از میزان بزهکاری و جرم و جنایت کاسته شده و عقده و کینه و دشمنی و نزاع و حسادت و رفاقت های دنیوی و ... ریشه کن میگردد.

توماس مور انگلیسی (۱۵۳۵ - ۱۶۷۸) در «اتوپیا» (همان شهر آرمانی او) خیلی زیبا به نتایج برابری و بی نیازی پرداخته و همانجا فقر را کلید بدبختیها به حساب می آورد.

فقیری که رو به مرگ می رود و چنگال تیز آن را در بدنهای ظریف و ضعیف بچه های خود فرو رفته می بیند، اگر دست به دزدی نزد و گوشت را از کف قصاب نرباید و طلا را از جواهر فروشی، به سرقت نبرد چه کار کند؟؟ آیا دست روی دست گذارد تا پنجه های گرسنگی و مرگ در عمق جان فرزندانش نشیند و دست و پا زدن مظلومانه و معصومانه آنها را به تماشا بایستند؟؟ می گوئید برود گدایی کند ولی مرتکب جرم و جنایت و دزدی و سرقت نشود!! اگر نتوانست از راه تکی و گدایی فرزندانش را از کام مرگ برهاند و مردم بجای کمک به او، استهزاء و مسخره اش کردند، چساره اش چیست؟ غیر از جیب بری و کف زنی و سرقت و یا قاچاق و

گرفتار باندهای مافیایی شدن چه راهی پیش روی اوست؟؟ بله کسی که صدایش از جای گرم و نرم بیرون می آید البته موعظه میکند که انسان فقیر باید از گرسنگی بمیرد و مرگ رنج آور کودکان خود را نظاره گر باشد ولی آلوده به معصیت و گناه نگردد و دامن از تقوا و پرهیزگاری برنچیند!!! و شاید دیگری هم سفارش کند که «خودکشی» هم یکی از راههای فرار از دزدی و دگرکشی است!!! البته اگر این «پندگویان» و «ناصحان» خود گرفتار دام «بینوایی و گرسنگی» میشدند، یکسره دست از موعظه برداشته و دزدی ماهرانه را بهترین هنر زنده ماندن می انگشاندند!!!

اراسموس (۱۴۶۹ - ۱۵۱۷) اندیشمند آزادیخواه هلندی از «فقر» به عنوان عاملی کلیدی در مبتلا شدن به فساد اخلاقی و خلافتکاری نام می برد.

ولتر متفکر و فیلسوف آزادیخواه فرانسوی (۱۶۹۴ - ۱۷۷۸) نیز با اینکه با «فقر» رابطه خوبی ندارد؛ اما فقر و نیاز را از ریشه های گرفتار آمدن محرومان و گرسنگان به دزدی و تقلب و کلاهبرداری و دیگر جرائم به شمار می آورد.

ژان ژاک رسو فرانسوی (۱۷۱۲ - ۱۷۷۸) فیلسوف آزادیخواه و عدالت جو و مساوات طلب که از حامیان سرسخت حکومت جمهوری محسوب میگردد و با نوشتن کتاب قرارداد اجتماعی خود بنیان حقوق بشر را گذارد، معتقد است که فاصله طبقاتی بیش از هر

عامل دیگری باعث جرم و تبه‌کاری است و تنها راه درمان آن، مساوات و ایجاد جامعه «بی طبقه» است. کما اینکه توماس مور انگلیسی و مارکس و مارکسیستها نیز همین عقیده را دارند.

آه که اگر برابری و بی نیازی عمومی اقتصادی برپا گردد چه میشود؟؟

به نظر من بهشتی بوجود می آید که آلودگی و گناه و فساد اخلاقی در آن راه ندارد. از تکبر و تفختر و تجبر خبری نخواهد بود. دنیا خواهی افراطی و فزون طلبی ها و ثروت پرستی ها از آن دیار رخت بر می بندند و به «دیار نابرابر» کوچ می کنند. اگر «بی نیازی» و «برابری» توأم شود با «آزادی»، همان بهشت آرزوها خلق میگردد و رؤیای تاریخی تمامی انسانهای محروم و ستمدیده و استثمار شده و استبداد دیده، و آرمان همه روشنفکران و اندیشمندان آزادیخواه و عدالت طلب و هدف یکایک انبیاء آسمانی به واقعیت می گراید.

جرمی بنتام (۱۸۵۲ - ۱۷۹۲) فیلسوف بزرگ انگلیسی که مانند جان استوارت میل قائل به تئوری «بیشترین سعادت و شادی برای بیشترین مردم» بود و بیشترین سعادت را در صورتی محقق میدانست که «بیشترین خوشی و لذت و رفاه برای بیشترین مردم» فراهم باشد، معتقد بود که : «مجازات بزهکاران زمانی که محتاجند هیچ فایده ای ندارد» چرا؟؟ چون احتیاج موتور فساد و تبه‌کاری است. انسانی که از ضروری ترین مایحتاج خود محروم است

انگیزه ای قوی برای ارتکاب به جرائم را با خود همراه دارد و زندان و شلاق و مجازات و حتی اعدام نمی تواند او را از «خلاف» باز دارد. واقعاً همینطور است، انسان گرسنه، بدون ترس بدنبال گرفتن شکاری از دندان و چنگال شیری قوی پنجه خواهد رفت و از اینکه چه بسا خود، شکار و غذای شیر شود ترسی به دل راه نمیدهد.

ویلیام گودوین (۱۸۳۶ - ۱۷۵۶) که از اندیشمندان برجسته آنارشیست می باشد معتقد بود که «جرم از زخمهای نفرت انگیزی است که بر اثر چاقوی تیز احتیاج، بر اندام جامعه انسانی رخ مینماید و چرکین میگردد» او ریشه دزدی و کلاهبرداری و ... را فقر شدید و نیاز و افاده های ثروتمندان و مانورهای اشراف میدانست.

همانطور که گودوین هشدار داده، این تظاهرات و خودنمایی ها و تفخترهای اشراف بیش از «نفس فقر» انسانها را تحریک به بزهکاری و خلاف می کند. لذا در جوامع فقیر، ولی یکسان و برابر به مراتب کمتر خلاف وجود دارد تا جوامع غیر فقیر ولی نابرابر (و با فاصله فاحش طبقاتی)

در جوامع طبقاتی، احساس فقر و ذلت و خواری در مردمان زنده و برانگیخته می شود، در حالی که در جوامع فقیری که فاصله ها اندک است، این «احساس» بوجود نمی آید.

پرودون (۱۸۶۵ - ۱۸۰۹) اندیشمند فرانسوی که از رهبران بزرگ مکتب «آنارشیزم» به حساب می آید می گوید: «گرسنگی و فقر تمام لحظات، تمام سالها و تمام زندگی را همچون سایه تعقیب میکند، این پدیده تهیدست را در یک روز از میان نمی برد بلکه با سایر ناراحتیها، با کلیه محرومیتها و تمام حوائج برآورده نشده آمیخته می شود و بطور مدام روح و جسم را هدف قرار می دهد. روح را فاسد می کند و وجدان را به تباهی می کشاند و تمام بیماریهای گوناگون را بوجود می آورد و کلیه مفاسد را می آفریند از آن جمله الکسیسم، رشک و حسد، بیزاری از کار تباهی روحی، بی شرمی وجدان، تنبلی، گدایی و ولگردی، روسپیگری و دزدی را میتوان نام برد»^۱.

ما در این کتاب کوشیده ایم که رابطه فشرده «فقر و بزهکاری» را به نمایش بگذاریم، حتی آنجاها که بزهکاری ریشه دیگری دارد اگر خوب عمیق شویم در می یابیم که باز به «فقر و نیاز» برمی گردد.

به همین خاطر به دیگر آثار فقر و دیگر عوامل بزهکاری نیز نگاهی داشته ایم تا عمق رابطه این دو موجود «زشت رو» بیشتر و بیشتر نمایان شود. البته قصد نداریم ثابت کنیم که تنها عامل بزهکاری و

^۱ - جامعه شناسی کیفری / دکتر رضا مظلومان / ۱۹۵ و ۱۹۶

جرم و جنایت، «فقر و نیاز» است، خیر! فقط قصدمان تاکید بر این «ریشه و عامل» می باشد. چرا که خوب می دانیم در کشورهای مثل ژاپن که مردم از رفاه نسبی برخوردارند، جرم و جنایاتی رخ می دهد که ریشه در «فقر و محرومیت» ندارند، بلکه گاهی انرژیهای جوانی و جوانان باعث این مسئله شده و گاهی نیز احساس یکنواختی کسل کننده آنجا موجب ریسک و تحرکهای جنایی می شود. و نیز با همه رفاهی که وجود دارد گاهی احساس ناکامی (که در بین افراد و گروهها زمانی که خودشان را با دیگران قیاس میکنند) موجب بزهکاری می شود. پس ما دیگر عوامل بزهکاری را انکار نمیکنیم بلکه بر کلیدی بودن «عامل فقر» انگشت می گذاریم. ما می خواهیم ثابت کنیم که بین نوسانها و بحرانهای اقتصادی و فقر و فلاکت با جرم و بزهکاری و خلاف، رابطه تنگاتنگ وجود دارد. چنانکه سعدی، شاعر بزرگ ایران نیز در گلستان آورده است: «هر کجا سختی کشیده تلخی دیده ای را بینی خود را در کارهای مخوف اندازد و از توابع آن نپرهیزد و زعقوبت ایزد نهراسد و حلال و حرام نشناسد ... اغلب تهیدستان دامن به معصیت آلایند و گرسنگان نان ربایند».

ما درصددیم که ثابت کنیم بین بیکاری و بزهکاری رابطه وجود دارد: «در زمان بحران اقتصادی فرانسه (مربوط به سالهای ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۵) کلاهبرداری و خیانت در امانت رو به فزونی نهاد، گدایی

و ولگردی نیز افزایش یافتند. گزارش عمومی وزارت دادگستری فرانسه در سال ۱۹۳۴ مویده این نکته است که بیکاری در سقوط اخلاق عمومی تأثیر بسزایی داشته است». (مبانی جرم‌شناسی / دکتر کی نیا / ج ۲ بخش اول / ۱۸۹)

حتی اگر نمودارها نشان دهند که سرقت در آن سالها کاهش یافته این دلیل بر آن نیست که بیکاری ارتباطی با سقوط اخلاقی ندارد بلکه دلالت می‌کند بر اینکه در زمان «کمیابی» کم بودن کالاها و اجناس باعث سرقت کمتر شده است. یعنی چون چیزی برای دزدیدن نبوده، آمار سرقت پائین آمده است.

یا بقول زیلیگ: «اگر در دوران بیکاری در فرانسه سالهای ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۹ سرقتها کاهش یافته و از ۵۵ هزار به ۴۷ هزار رسیده است دلیل عمده آن این بوده که در آن زمان به بیکاران اعانه داده میشده است والا در سال ۱۹۲۹ که هنوز در فرانسه اعانه داده نمی‌شد فزونی سرقت هماهنگ با فزونی بیکاران آن کشور بود. چون بیکار واقعی آن است که هیچگونه منبع درآمدی نداشته باشد و کسی به او کمکی نکند»^۱

^۱ - کی نیا / ج ۲ بخش اول / ۱۸۹

یا اگر آمار نشان دهند که در سالهای وفور و فراوانی مثلاً آمار سرقت بالا رفته است.^۱

نباید گفت: پس چرا در زمان وفور و رفاه سرقت بیشتر شده است؟ پس رابطه ای بین فقر و سرقت وجود ندارد!!! بلکه باید به این حساب گذاشت که کالاها و اجناس بیشتری برای دزدیدن وجود داشته است و امکان بیشتری برای سرقت در ماندگان وجود داشته است. مثلاً اگر فرض کنیم در یک شهر یا کشور در دو زمان متفاوت تعداد نیازمندان و بیکاران و فقیران مساوی باشد و این «دو زمان» نیز مختلف باشند (یعنی زمانی فراوانی و وفور و در زمان دوم قحطی و بحران) مسلماً سرقت در زمان وفور و فراوانی بیشتر خواهد بود تا در زمان بحران و قحطی، چرا؟ چون اموال بیشتری برای دزدیدن وجود دارد و فرصت بیشتری برای نیازمندان وجود دارد تا نیاز خود را با سرقت برطرف سازند. اما در زمان قحطی انگیزه سرقت بیشتر است ولی امکان سرقت کمتر است و راهها مسدود است چون چیزی برای ربودن وجود ندارد. لذا چنین آمارهایی نمی توانند رابطه فقر و بیکاری و بدبختی را با نابهنجاری اخلاقی و تبهکاری نفی کنند.

^۱ - همچون تحقیقاتی که هل ویرس آمریکایی (در سالهای ۱۹۴۳ - ۱۹۲۱) به انجام رسانده با تحقیقات فن مایر آلمان.

یا اگر کسانی بخواهند اثبات کنند که در روستاها یا اینکه رفاه کمتری از شهرها دارند ولی بزهکاری و خلاف و کلاهبرداری و دزدی و قتل و ... کمتر است، پس رابطه ای بین نیاز و بزه وجود ندارد، خواهیم گفت خیر اینطور که شما اثبات می کنید نیست بلکه پائین بودن آمار بزهکاری و خلاف در روستاها به عوامل دیگری از قبیل کمی جمعیت و ارتباط فرهنگی و نزدیکی بیشتر افراد با هم و نفوذ بیشتر سبتهای دینی و فرهنگی در بین افراد آن و فقدان احساس نیاز و فقر (چون در شهرها فقرا و نیازمندان همیشه اغنیاء و ثروت و ناز و افاده آنها را به چشم می بینند و با گرسنگی و برهنگی خود مقایسه می کنند، احساس بدبختی بیشتر در آنها بروز می کند تا روستائیان فقیر) و همچنین عدم امکان مخفی شدن بزهکار و پنهان ماندن عمل خلاف او و همینطور کمبود کالاها و اجناس دزدیدنی، همه و همه باعث می شود که در روستا با وجود رفاه کمتر، آمار خلاف نیز پائین تر از شهر باشد. (حتی می توان سطح زندگی در شهر و روستا و نیز نوع انتظارات و توقعات اهالی شهر و روستا را نیز به این مطلب اضافه نمود. مثلاً در روستا کسی فقیر است که غذایی برای خوردن نداشته باشد و حال اینکه در شهر کسیکه غذا دارد، درآمد هم دارد ولی همینکه امکان داشتن بعضی از لوازم زندگی شهری برای او مقدور نباشد، او فقیر محسوب می گردد و احساس ناکامی در او بوجود می آید).

اگر در امریکا با اینکه بیشترین رفاه وجود دارد ولی آمار قتلها و دزدیها سرقت های بانکی بیشتر از دیگر کشورهاست بدلیل وجود فاصله طبقاتی و بروز کردن احساس ناکامی است. چنانکه دکتر کی نیا اظهار داشته است: «چون تمام طبقات اجتماع نمیتوانند به طور مساوی از رواج امور اقتصادی و تجملات بهره گیرند گروهی، خاصه جوانان، به وسایل نامشروع متوسل و مرتکب جرم میگردند»^۱.

۱- کی نیا / ج ۲ بخش اول / ۱۹۷